



با استاد مظاهر مصفا

ملاقات در کاشی شماره ۸

در یکی از کوچه‌های خیابان خرمشهر تهران خانه‌ای با کاشی شماره ۸ وجوددارد که با همه خانه‌های تهران متفاوت است. خانه‌ای که در آن به روی همه مردم باز است و آن سوی در پیرمردی با کلاهی همیشگی بر سر و لبخندی بر لب در ازدحام بی شمار کتاب، عکس، تابلو و خاطره که همه بوی فرهنگ و سنت کهن ایران‌زمین را دارند، به تو سلام می‌کند و جای تازه‌دم برایت می‌آورد. مظاهر مصفا هنوز هم صفای کاشی شماره هشتی را دارد که نخستین سنگ بنای آن را بیش از ۴۰ سال پیش گذاشت، کسی که نامش با قصیده در روزگار ما گره خورده و بسیاری او را پس از ملک‌الشعرای بهار، یگانه قصیده‌سرای روزگار ما می‌دانند. مظاهر مصفا جدای از

هستند. در روزگار ما، دغدغه نان شب و فرزندان و موضوعات اینچنینی فراغت را از بین برده است و عمده گرفتاری اهل هنر هم همین معیشت است، البته بگذریم از کسانی که ممکن است اندوخته و ارث پدری داشته باشند یا اهل تجارت و بازار باشند یا از دیوار خانه مردم بالا می‌روند و دزدی می‌کنند، ولی اگر کسی بخواهد با دسترنج و زور بازو و حلال معیشت کند، گرفتاری‌های فراوانی دارد و سخت بتواند آن آسودگی و آرامش مورد نیاز قصیده را پیدا کند.

با توجه به صحبت‌های شما این سوال پیش می‌آید که آیا سرودن غزل یا دیگر قالب‌های شعری که امروز از سوی شاعران جدی گرفته می‌شود، نیازی به معیشت ندارد، چون آثار خوبی در قالب مثلا غزل در این روزگار خلق شده است؟ موضوع دیگری هم وجود دارد؛ شعر از یک طرف فرزند بیچارگی، گرفتاری و سرگردانی و به بیان دیگر فرزند غم است. شعر و هنر، فرزند شادی نیستند. از این نظر شاید این سر به گریبانی‌ها و گرفتاری‌ها دستمایه خلق اثر ادبی و هنری هم بشود و در شعر تجلی یابد.

بعد از روان‌شاد بهار تقریبا نام شما همه جا با قصیده گره خورده است، اما قصیده‌های شما با بهار و حتی قصیده‌های قدما تفاوتی دارد و آن تفاوت این است که درونمایه قصاید شما اعتراض است که با بیانی فلسفی و اجتماعی آمیخته شده و اگر بخواهم بیشتر توضیح بدهم باید در یک جمله بگویم نوعی تاثیر از ناصرخسرو و نوعی تفکر خیامی دو بال ستیز و اعتراض و تفکر فلسفی شما در قصیده است. شما خودتان آیا با این نگاه موافقت و بفرمایید چگونه در قصیده به این درونمایه دست پیدا کرده‌اید؟

من تا حدودی موافقم و شما به بنده لطف دارید. البته تاکید کنم که ملک‌الشعرای بهار قصایدش بسیار درخشان است و نه تنها قصیده‌هایش که در دیگر آثار و فعالیت‌هایش هم موفق بوده است.

اما این سوالی که می‌کنید شاید بخشی از آن به زندگی خانوادگی من مرتبط باشد؛ پدر من درویش صالح علیشاهی بود و به این مرام عشق می‌ورزید. البته تحصیلات حوزوی هم داشت و تقریبا حافظ قرآن بود، مثنوی هم فراوان می‌خواند. در

یک کلام خانواده و پدر من مذهبی بودند، پدربزرگم معروف به مودن نقرشی بود و حتی محیط خانه مانیز از نظر تزئینات به همین شکل بود. خانه پدری ما خانه‌ای ۲۰۰ ساله بود که تا همین چند سال پیش هم پایدار بود و سرانجام شهرداری اختصار کرد که ممکن است دیوارهایش بر سر مردم خراب شود و برای همسایه‌ها مشکل‌آفرین شود؛ درها و پنجره‌های این خانه از بهترین چوب ساخته شده بود و نقره کاری هم شده بود. یادم است از صداسوسیا آمدند فیلمبرداری کردند و بعد که برنامه بخش شد، دزد آمد و بسیاری از درها و پنجره‌ها را با خودش برد و من شنیدم که آنها را از کشور خارج کرده است، تعدادی هم که باقی مانده بود امروز آنها را در همین خانه و گنجه‌هایی که می‌بینید نصب کردم و تنها یک جلابی به آنها زدم. شما میپندید که چه چوب و نقره کاری‌ای بوده است که تا امروز به این شکل باقی مانده است.

در نهایت باید بگویم همین مانوس بودن با کتاب‌های مذهبی و حضور در محافل که پدرم می‌رفت بیشترین تاثیر را بر من داشت.

به گنجه‌ها اشاره کردید. باید بگویم خانه شما برای آدمی که اهل اصالت و هویت ایرانی باشد بسیار جذاب است فکر کنم شما از وسایل این خانه خیلی با دقت مراقبت می‌کنید، چون جدای از قدمت زیاد خاطرات فراوانی را برای شما بازگو می‌کند؟

گفتگو



شاعری و قصیده‌سرایی، استاد و معلمی کم‌نظیر است؛ کسی که شاکردی، معلمی و همکاری را در کنار بزرگانی چون علی‌اکبر دهخدا، بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر معین، جلال‌الدین همایی، علامه سیدجعفر شهیدی و... تجربه کرده است؛ نسلی که به قول خودش، فرهنگ و دانشگاه ما دیگر بعید است به خود ببیند. در یکی از روزهای گرم تابستان به همراه دوست شاعرم علی‌آبان مهبان‌خانه استاد مظاهر مصفا بودیم و با او به گفتگو نشستیم. بهانه این گفتگو نیز چاپ گزیده اشعار استاد بود؛ البته از هر بهانه، کتاب و گفتگویی مهم‌تر نفس دیدار و ملاقات با مظاهر مصفا (به تاکید خودش در کاشی شماره ۸) است؛ ملاقاتی جذاب، پویا، خواندنی و شیرینی.

من ذوق بنایی دارم و تا به امروز ۵ خانه ساخته‌ام. همین جا را خودم ساخته‌ام. ۲ خانه هم در قم و ۲ خانه دیگر هم در تفرش ساخته‌ام.

البته ما همچنان در باره محتوای قصیده‌های شما پاسخ سوالمان را نگرفتیم ولی گویا خلیقات و رفتارهای پدر خیلی در شما تاثیرگذار بوده است.

پدرم به معنی واقعی کلام درویش بود. مردم می‌گفتند آقا اسماعیل خان مصفا دستش شفافست. در قم که بودیم، بسیاری از اقوام و دوستان که از تهران به تفرش می‌رفتند یا از تفرش می‌آمدند برای زیارت به قم در بقعه‌ای که پدر معمولا آنجا بود به سراغش می‌رفتند و کمتر شبی پیش می‌آمد که ۵ نفر مهبان همراه خودش به خانه نیاورد، حتی گاهی مادرم اعتراض می‌کرد که مردا تو ببین ما چند دست رختخواب داریم، بعد مهبان به خانه بیاور. بسیاری از شب‌ها مجبور می‌شدیم از همسایه‌ها رختخواب قرض می‌کردیم، اصلا این گونه بگویم هر کسی که در می‌زد پدر می‌گفت بفرمایید و مادرم هم می‌گفت مرد ببین کیست، بعد بگو بفرمایید، شاید دزد باشد، غریبه باشد، اما اخلاق پدرم این گونه بود. حال و احوال خاص خودش را داشت. این نکته آخر را که شما به طور کامل از پدر به ارث برده‌اید؛ یعنی همان مهبان‌نوازی و باز بودن در خانه به روی همه؟

سعی می‌کنم ولی نمی‌شود. به هر حال روزگار تغییر کرده است. پدرم برای من یک الگو و اسوه است.

اگر بخواهید از میان بی شمار قصیده و قصیده‌سرا یکی یا دو تا انتخاب کنید به چه شعر و شاعرانی اشاره می‌کنید؟

من بهار را به هر کسی ترجیح می‌دهم.

از بهار چه قصیده‌ای؟

دمانربند.

جغد جنگ چطور؟

هر دو خوب. است اصلا بهار هر چه ساخته، خوب است. من معتقدم در طول تاریخ ادبیات، قصاید بهار بی‌نظیر است. قصیده‌های بهار را اگر در هر قرن و کنار هر شاعری بگذاریم درخشان‌تر و بالاتر است.

از بین قصاید خودتان چطور؟ کدام یک را بیشتر می‌پسندید؟

از بس که خلاق روی آن اقبال داشته‌اند، همان شعر معروف

«هیچ» اما قصایدی دارم که خودم معتقدم استوارتر و بهتر از قصیده هیچ است و آن را به هیچ ترجیح می‌دهم.

اگر اجازه دهید، یادی هم از استادان دیروز کنیم؛ کسانی که معلم شما بوده‌اند، کسانی مانند جلال‌الدین همایی، دکتر معین، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و...

همایی اصلا قابل مقایسه با فروزانفر نیست، فروزانفر بی‌نظیر بود. من اصلا فکر نمی‌کنم فرهنگ و دانشگاه ما بتواند امثال آنها را تربیت کند. استادان دیروز اصلا قابل مقایسه با امروزی‌ها

نیستند. حتی کسی مانند دکتر حسن خلیبی که معروف به بازیگوش استادان در آن زمان بود و گرفتاری‌های زیادی داشت از قبیل نایب‌رئیس مجلس شورای ملی و تا حدودی مقام‌پرست بود، خدا شاهد است وقتی داخل کلاس می‌شد هر شعری را می‌گفتند از حفظ می‌خواند. حتی یک بار تمام وقت کلاس (۲ ساعت) از حفظ شعر خواند. به خاطر می‌آورم یک‌بار

می‌خواستیم دکتر ذبیح‌الله صفا را اذیت کنیم. شما احتمالا نخته‌های دانشکده ادبیات را باید دیده باشید که چه طول و عرض بزرگی دارد. خدا شاهد است از گوشه نخته تا گوشه دیگر، خط به خط فقط ماخذهای فرهنگی نوشت خب الان چه کسی جایگزین این اساتید است؟ ما نتوانستیم جانشتن‌های خوبی برای آن بزرگان باشیم. هنگامی که دهخدا از دنیا رفت و با وجود بزرگان فراوان، معین را جانشین خودش کرد. دنیا باید معین را می‌دیدید قامت کوتاهی داشت ولی تمام وجودش تحقیق بود. برای همین هم الان من چندان میلی به این که به

yculture@jamejamonline.ir

بی درنگ پاسخ دادم شعر خود شما را برای مصدق در رادیو شنیدم، بلند شد و عصبانی از کلاس رفت.

ماجرای از این قرار بود روزی که شاه رفت استاد فروزانفر شعری برای مصدق ساخته بود؛ ای مصدق هزار مردی تو!با دد و دیو در نبردی تو!ای مصدق تو را ثنا خوانم /گرچه بر همزن سنا دانم...

بعد هم که شاه برگشت دیگر فروزانفر مغضوب شد.

پس به عبارتی فروزانفر باعث شد تا دوره دکتری شما ۹سال به طول بینجامد؟

بله ۹ سال از من امتحان نمی‌گرفت. یک بار یادم هست که اوایل دهه ۴۰ بود و فروزانفر در دانشگاه درس داشت. مراجعه کردم خود وزیر فرهنگ وقت هم آن روز به دانشگاه آمده بود. سربازها من را به دانشکده راه نمی‌دادند چند نفری من را معرفی کردند، ولی سرباز قبول نکرد و گفت اصلا به من نمی‌آید استاد باشم. رفته جلو و با انگشت، وزیر را نشانش دادم و گفتم به آن دلقک می‌آید که وزیر باشد؟! گفت خیر و بعد هم من داخل دانشکده شدم.

بالاخره چگونه دل فروزانفر را با خود همراه کردید؟

یک روز بالاخره چند بیتی برای استاد فروزانفر نوشتم و برایش بردم:

آن خامه که بنوشت هجای تو شکستم

وآن دست که بد کرد به جای تو شکستم

آن شیشه که در آن می‌مغروری من بود

بردم به سر خویش و به پای تو شکستم...

این چند بیت را بردم و جلوی استاد فروانفر گذاشتم. خواند و گریه‌اش گرفت و البته من سریع رفته که استاد من را صدا کرد؛ مصفا، مصفا... اما برنگشتم. حتی رئیس دانشکده هم آن زمان دکتر فیلسوفی بود من را صدا کرد و گفت استاد کارت دارد و من گفتم که روی ایستادن جلوی استاد را ندارم؛ اما بالاخره مساله ختم به خیر شد.

پایان‌نامه یا رساله خود شما چه موضوعی داشت؟

قصیده‌سرایی.

خود شما امروز راهنمایی و قضاوت پایان‌نامه‌های متعددی از دانشجویان دوره دکتری را به عهده دارید، فکر می‌کنید تفاوت گرفتن مدرک دکتری و ارائه پایان‌نامه در آن روزگار با امروز در چیست؟

آن موقع ماجرا خیلی جدی‌تر بود. اصلا همه چیز جدی‌تر بود. معلم ارزش بیشتری داشت، دانشجو هم جایگاه بالاتری داشت و البته یک دلیلش هم کثرت دانشجویان امروز است. این فراوانی زیاد هم تا حدودی در این ماجرا تاثیر گذاشته است. چندر لیسانس و فوق‌لیسانس زیاد شده آن هم مدارکی که تنها جواز گذراندن معیشت و زندگی است و نه نمایانگر عشق و اشتیاق به علم و بالا بودن سطح دانش.

شما روزگاری موضعگیری‌هایی هم درباره خط و رسم‌الخط فارسی داشتید که خیلی هم سر و صدا کرد، ماجرای آن چه بود؟

مشکل حرف من در آن زمان الف‌های چهارم بود که با آن مثل کلمات داشتیم، این که چرا لیلی بنویسیم و لایلا بخوانیم یا مصطفی، مرتضی، اسمعیل و... همین طور چند تا حرف داریم که صدای سین می‌دهد (س، ص، ث) چند مدل حرف داریم که صدای «ز» می‌دهد (ظ، ز، ض) من معتقدم که این تنها درد بی‌درمانی است برای بچه‌های دبستانی.

حرف من همین دو مورد بود، اما متأسفانه سر و صدایی راه انداخت چون زمانی که من در قم بودم، برخی جوانان‌نامه‌ای نوشتند و از من حمایت کردند که نماینده مجلس شورای ملی شوم. از طرفی فردی هم بود که روزنامه‌ای داشت که ایشان تحت تاثیر همین ماجرا و از ترس این که من نماینده بشوم و جای دوست او - طباطبایی نماینده قبلی - را بگیرم، ایشان (طباطبایی) هم به دست و پا افتاد و نوشت که مصفا گفته است خط قرآن باید تغییر یابد که این موضوع آنقدر بین مردم پیش‌شد که من در دو شب خوابش را از من دیدم. نمی‌برد. یادم هست که رفته پیش آیت‌الله بروجردی و ماجرا را گفتم و خدمت ایشان عرض کردم که من هرگز چنین حرف و اعتقادی ندارم و ایشان هم فرمودند که من شما را می‌شناسم و اصلا نگران نباشید.

البته نکته دیگری هم وجود داشت که آن هم به سعید نفیسی و اطرافایش بازمی‌گشت، آنها می‌خواستند خط ما را لاین‌کنند که این ماجرا با

■

نفسی از آن حمایت می‌کرد ریشه در روابط رضاشاه و ترکیه (آتاتورک) داشت که البته من معتدم کار خلاف و خطرناکی بود برای این که تمام گذشته ما از بین می‌رفت، زیرا ترک‌ها چیزی نداشتند از دست بدهند، ولی ما سرمایه و ثروت عظیمی را از دست می‌دادیم. به هر حال عده‌ای مقاومت کردند و این کار صورت نگرفت.

به عنوان سوال یابانی جناب مصفا استحضار دارید که کار تصحیح متون و نسخ کهن بسیار مشکل و دشوار است و کسی که می‌خواهد این کار را انجام دهد، باید اشراف کاملی بر مطالعه متون کهن، شناخت سبک‌شناسی و... داشته باشد در روزگار ما هر چه جلوتر می‌رویم از تعداد مصحح‌های بزرگ کاسته می‌شود، چرا؟

اولین و مهم‌ترین نکته این است که معلم نداریم. انگشت‌شمار هستند کسانی که توان تصحیح را داشته باشند و در دانشجوها هم آن اشتیاق وجود ندارد.

این آسیب چه خطری را می‌تواند در پی داشته باشد؟

مهم‌ترین آن این است که سنت گذشته خودمان را از دست می‌دهیم، اگرچه معتقدم مقداری از آن را بر اثر بی‌دقتی و بی‌توجهی همین امروز هم از دست داده‌ایم. کسانی که در راس امور فرهنگی قرار می‌گیرند، باید اهلیت این کار را داشته باشند.

جهت سفارش آگهی در این صفحه با تسهیلات ویژه در زمینه IT با ما تماس بگیرید

۱۱ ۲۲ ۳۳ - ۸۸ ۳۳ ۳۰ ۲۲

حراج ۵۰ عمل

در کمترین زمان، کمترین هزینه، بهترین کیفیت

<p>۲۹۹۰۰ تومان</p> <p>۳۸۹۰۰ تومان</p> <p>۲۹۹۰۰ تومان</p> <p>۳۱۰۰۰ تومان</p>	<p>۵۳۹۰۰ تومان</p> <p>۱۳۹۰۰۰ تومان</p> <p>۲۱۹۰۰۰ تومان</p> <p>۲۹۹۰۰۰ تومان</p>
---	--

۰۹-۲۲۶۲۲۰۰۰